

Journal iranian political sociology

Vol. 4, No.3, fall2021

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.298753.2100>

Jurisprudential Legal Analysis of Socio-Political Challenges of Judiciary and Outsourcing of Informal Authorities Settlement of Iranian Disputes

Abstract

Judiciary and outsourcing Informal litigation has political and social aspects. The principle of separation of powers underlies the intrinsic duties of each of the three forces. As each of the devices is required to create the necessary organization and remove unnecessary organization from its structure. Also, the principle of independence of forces implies the elimination of unnecessary structure and the creation of the necessary organization for the forces. Accordingly, none of the powers can outsource the necessary structure to other powers under the pretext of downsizing the government, but it can delegate minor matters to the extra-governmental sector. Also, the focus of the judiciary on the adjudication of important matters accelerates it and, as a result, the general satisfaction of the society. In addition, the unnecessary costs of running informal structures are reduced, the government receives lower taxes, and gains public satisfaction with the political entity. Enacting regulations that facilitate access to private litigation for the public, while reducing trivial litigation in the courts, leads to the acceptance of rulings by informal litigants. As before, the holy shari'a, using the public's interest in informal litigation, recognized private litigation, such as arbitration.

Keywords: Upstream Documents, Jurisprudence, Politics, Society, Unnecessary Structure, De-Judgment

تحلیل فقهی حقوقی چالش‌های سیاسی اجتماعی قضا‌زدایی و برون‌سپاری مراجع غیررسمی حل و فصل دعاوی ایران

محمد رضا کمیلی فرد^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۰۱

احسان علی اکبری بابوکانی (نویسنده مسئول)^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۳

محمد علی حیدری^۳

چکیده

قضا‌زدایی و برون‌سپاری مراجع غیررسمی حل و فصل دعاوی دارای جنبه‌های سیاسی و اجتماعی است. اصل تفکیک قوا مقوم وظایف ذاتی هر یک از قوای سه‌گانه است. چنانکه هر یک از دستگاه‌ها موظف به ایجاد تشکیلات لازم و حذف تشکیلات غیر ضروری از ساختار خود هستند. همچنین اصل استقلال قوا حاکی از حذف ساختار غیر ضروری و ایجاد تشکیلات لازم برای قوا است. بر این اساس هیچ‌یک از قوا نمی‌تواند به بهانه کوچک سازی دولت، ساختار لازم را به قوه‌ای دیگر برون‌سپاری کند ولی می‌تواند امور کم اهمیت را به بخش برون حاکمیتی واگذار نماید. همچنین، تمرکز دستگاه قضایی بر دادرسی امور مهم سبب تسریع آن و در نتیجه رضایت عمومی جامعه می‌شود. افزون بر این از هزینه‌های غیر لازم برای اداره ساختارهای غیررسمی کاسته شده و حاکمیت مالیات کمتری اخذ می‌کند و رضایت عمومی از نهاد سیاسی را به دست می‌آورد. وضع مقرراتی که سهولت دسترسی به دادرسی خصوصی را برای عموم فراهم نماید، ضمن کاهش دعاوی کم اهمیت در دادگاه‌ها منجر به مقبولیت آرای صادره از سوی مراجع دادرسی غیررسمی مرضی الطرفین می‌شود. چنانکه پیش از این، شارع مقدس نیز با استفاده از اقبال جامعه به دادرسی غیررسمی، دادرسی خصوصی - مانند حکمیت - را معتبر شناخت.

واژگان کلیدی: اسناد بالادستی، فقه، سیاست، اجتماع، ساختار غیر ضروری، قضا‌زدایی

^۱گروه الهیات، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران (mrkomeilifard@gmail.com)

^۲گروه الهیات، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران (aliakbari@ahl.au.ac.ir)

^۳گروه الهیات، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران (ma@heidari@yahoo.com)

سیاست قضازدایی معمولاً با برون‌سپاری برخی از نهادهای دستگاه قضایی قرین است. این سیاست را می‌توان از جنبه‌های سیاسی و اجتماعی مورد بررسی قرار داد. جنبه نخست، تأکید بر تمرکز قوه قضاییه در امر قضاء دارد که با برون‌سپردن مراجع غیر رسمی حل و فصل دعاوی و یا ساختار غیر قضایی از دستگاه قضایی همراه است. حذف این تشکیلات از دستگاه قضا مستلزم واگذاری اداره آن به دستگاه‌های اجرایی دولت و یا بخش خصوصی است. از آنجایی که اصل تفکیک قوا و استقلال آنها از یکدیگر چالش‌هایی را در این امر پدید می‌آورد باید به ظرفیت‌های اسناد بالادستی نظام حقوقی ایران و فقه توجه داشت. همچنین توفیق در این رویکرد نیازمند اقبال عموم جامعه می‌باشد.

جنبه دیگر، سیاست قضازدایی می‌باشد که بر روش‌های جایگزین برای مرجع حل اختلافات تأکید دارد. بدین معنا که قوه قضاییه تا حد ممکن از ظرفیت‌های خارج از این قوه، برای حل و فصل اختلافات استفاده کرده؛ از طرح دعاوی در دادگستری جلوگیری کند. به این امر در فقه توجه شده است. چنانکه بررسی واژه «صلح» در فقه القضاء، بیانگر تمرکز نظام حقوق اسلامی بر آسان‌گیری شیوه‌های فصل خصومت می‌باشد. از این رو افراد برای فصل خصومت می‌توانند با توافق یکدیگر شخص دارای شرایط لازم را برای حل اختلاف برگزینند (نجفی، ۱۳۸۴: ۱۲۲).

۲- قضازدایی در اسناد بالادستی

۲-۱- بند (۱۰) اصل سوم قانون اساسی؛ حذف تشکیلات غیر ضروری

بند (۱۰) اصل سوم قانون اساسی یکی از مبانی و ظرفیت‌های موجود در قانون اساسی برای خصوصی سازی و برون‌سپاری دستگاه قضایی است. در این اصل آمده است: «دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم، همه امکانات خود را برای امور زیر به کار برد: ... ۱۰- ایجاد نظام اداری صحیح و حذف تشکیلات غیر ضرور» (اصل ۳ قانون اساسی) از تناظر این اصل به اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به نظر می‌رسد که: واژه «دولت» اعم از قوه مجریه می‌باشد. بنابراین، تشکیلات غیر ضروری قوه قضاییه نیز با تکیه بر این اصل، حسب مورد قابل حذف و یا برون‌سپاری از دستگاه خواهد بود. ثمره سیاسی این اقدامات برقراری نظام اداری صحیح در کشور و فراهم‌سازی زمینه تحقق اهداف قوه قضاییه در قانون اساسی است. افزون‌براین می‌توان امور قضایی کم‌اهمیتی را که قابل رسیدگی خارج از قوه قضاییه باشد - همانند رویکرد برون‌سپاری تشکیلات غیر ضروری - به بخش‌ها یا نهادهای خارج از دستگاه قضایی سپرد تا از مدیریت مستقیم قوه قضاییه خارج شود. به عبارت دیگر «...انتزاع اموری که پیوند ذاتی و ماهوی با کارکرد اصلی قوه قضاییه ندارند، می‌تواند مصداقی از حذف تشکیلات غیر ضروری و ساماندهی نظام اداری محسوب شود» (مرادی برلیان، ۱۳۹۵: ۶). نظریه شماره ۴۴۵۲ مورخه ۱۳۶۱/۱/۱۶ شورای نگهبان در خصوص طرح شرایط انتخاب قضات دادگستری مصوب ۱۳۶۰/۱۲/۲۷ مجلس شورای اسلامی نیز مؤید این دیدگاه است (فتحی، ۱۳۹۳: ۱۲-۱۳). از آنجایی برای ساختارهای غیر رسمی دادرسی و یا غیر قضایی نیز وظایف قانونی تعریف شده است و به ارایه

خدمات می‌پردازد؛ «حذف از دستگاه قضایی» به منزله خاتمه دادن به فعالیت آن نهاد یا مرجع نیست؛ بلکه بدین معناست که مرجع غیررسمی یا غیرقضایی باید وظایف قانونی خود را تحت نظارت یکی دیگر از قوا یا سازمان‌های عمومی و یا بخش خصوصی انجام دهد. چالش مهم سیاسی در این مسأله، اثرگذاری بر قوای مجریه و مقننه است. چنانکه کاهش بار مالی و اداری از دستگاه قضایی می‌تواند با افزایش بار مالی و گسترش ساختار اداری قوه مجریه یا مقننه و یا دیگر دستگاه‌های عمومی ایران همراه شود. در پاسخ به این چالش به نظر می‌رسد که اصل تفکیک و استقلال قوا مورد خدشه قرار نمی‌گیرد. چون که حذف یک نهاد غیر ضروری از دستگاه قضایی و افزودن آن به دیگر قوا حکایت از آن دارد که در گذشته به اصل تفکیک قوا توجهی نشده است. به سخن دیگر با برون‌سپاری ساختاری، به التزام اصل تفکیک قوا و استقلال آنها از یکدیگر باز می‌گردیم. همچنین تمرکز دستگاه قضایی بر دادرسی، سبب تسریع در فصل خصومت و خوش‌بینی جامعه به حاکمیت را به دنبال دارد.

۲-۲- بند (۱) اصل یکصد و پنجاه و هشتم قانون اساسی؛ ایجاد تشکیلات «لازم» در دادگستری

به موجب اولین بند از اصل یکصد و پنجاه و هشتم قانون اساسی: «ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری به تناسب مسؤولیت‌های اصل یکصد و پنجاه و ششم» به‌عنوان یکی از وظایف رییس قوه قضاییه محسوب می‌شود. تصریح به وصف «لازم» برای تشکیلات دادگستری، محور این مقرر است و مفهوم واژه «لازم» بر حذف تشکیلات «غیرلازم» از دستگاه قضایی تأکید دارد. اثر سیاسی - اجتماعی این امر، پیشگیری از هدر رفتن بودجه عمومی و عدم تحمیل هزینه غیر ضروری بر جامعه خواهد بود. این روش می‌تواند به اختصاص بودجه مناسب به دیگر دستگاه‌ها برای پیشبرد کارآمدی حاکمیت در دیگر قوا کمک شایانی کرده و رضایت عمومی را به دنبال آورد.

۲-۳- بند (۹) سیاست‌های کلی نظام در خصوص امنیت قضایی؛ استفاده از روش داوری و حکمیت در حل و فصل دعاوی

عرف را می‌توان تنظیم‌کننده رفتارهای جامعه دانست. از این رو نقض قواعد عرفی از سوی اشخاص ممکن است به اختلاف در قراردادها بینجامد. همچنین بی‌توجهی به بایدها و نبایدهای اجتماعی در مواردی هنجارشکنی محسوب و به عنوان رفتار مخل نظم عمومی قلمداد می‌شود. با توجه به این مطلب می‌تواند گفت: تأثیر انکارناپذیر الگوهای اجتماعی بر اوصاف رفتار اشخاص می‌تواند ضمانت اجرای مشخصی را برای ناقضان آن مقرر کند. از این رو برای مقابله با رفتار مخل نظم عمومی و یا اختلاف بر اوصاف قرارداد، مرجع رسیدگی کننده به این الگوها توجه می‌کند. این مسأله در فقه اسلامی و به تبع آن در مقررات ایران مورد توجه قرار گرفته است. چنانکه در بند (۹) سیاست‌های کلی نظام برای برخورداری از امنیت قضایی، استفاده از روش داوری و حکمیت جهت حل و فصل دعاوی مورد تأکید قرار گرفته است. افزون بر آن، در بند (۱۰) سیاست‌های کلی قضایی پنج‌ساله، «تمهیدات لازم برای فراگیرکردن نهاد داوری» مورد اشاره قرار گرفته است. این سیاست را می‌توان راهکاری فنی برای کاهش انبوه دعاوی در مراجع رسمی دادگستری دانست (محمودی، ۱۳۸۵: ۱۰۸). توجه به ظرفیت‌های داوری و حکمیت در این بند، پایه مهمی برای دستیابی به سیاست کاهش ورودی پرونده به دستگاه

قضایی است که سبب رفع اطاله دادرسی و اتقان آرای قضایی می‌گردد. این روش‌های غیرقضایی حل و فصل اختلافات، که به اختصار (ADR)^۱ نام دارد، عبارتند از: «...طرق و راهکارهایی است که طرفین یک اختلاف به جای توسل به دادگاه‌های دادگستری، برمی‌گزینند تا دعوی خود را به گونه‌ای که خود مناسب می‌دانند، فیصله دهند. این شیوه‌ها، با همه تنوع و اقسامی که دارند، در یک امر مشترک بوده و آن ماهیت غیرقضایی و غیردولتی آن‌ها است» (توسلی جهرمی، ۱۳۸۱: ۳۶۶). به باور الیوت: میانجی‌گری نباید از باب مقدمه دادرسی مورد توجه قرار گیرد؛ بلکه باید از آن به عنوان هدف و یکی از اقدامات اصلی فرایند دادرسی در راستای فصل خصومت و مرافعات مورد توجه قرار گیرد (Elliot, ۱۹۸۶: ۳۳۵). برخی از پژوهشگران نیز پا را فراتر نهاده و معتقدند که رسیدگی دستگاه قضایی - به عنوان بخشی از حاکمیت - نباید به دعاوی و امور خصوصی افراد ورود کرده و به رفع اختلافات خصوصی و مدنی بپردازد (Pack, ۱۹۸۷: ۵۳۹). نتیجه این دیدگاه، پیدایش نظریه «عدالت جیره‌بندی شده» و «حیاتی نبودن حق دادخواهی» شد. چنانکه در این نظریه حق دسترسی به دادگاه حیاتی و بااهمیت نبوده و برای برقراری عدالت از سوی حاکمیت باید جیره‌بندی مقرر شود. از این رو نهادها و مراجع خصوصی می‌توانند جایگزین‌های کارآمد و مناسبی برای این مقصود بشمار آیند (Garth, ۱۹۹۰: ۱۲).

۳- قاضی تحکیم؛ نهاد قضایی خصوصی در فقه اسلامی

در فقه اسلامی قضات را به دو دسته قاضی منصوب و قاضی تحکیم تقسیم کرده‌اند. (خویی، بی تا: ۶/۱) قاضی منصوب به شکل مستقیم از طرف امام معصوم علیه السلام برای منصب قضا تعیین می‌شود. نصب قاضی از سوی امام نیز به دو صورت خاص و عام واقع می‌گردد. در نصب عام، امام شخص خاصی را برای قضا تعیین نمی‌کند؛ بلکه به موجب شرایط و صفاتی که مقرر داشته، واجد شرایط به خودی خود، قاضی محسوب می‌شود. اما نصب خاص بدین معناست که یک فرد معینی خاصاً از سوی امام را برای قضاوت تعیین شود. در مسأله نصب عام و تساوی شرایط برای چند نفر، مشهور فقها بر این باورند که فاضل بر مفضول تقدم دارد و با وجود فاضل، مفضول ولایت قضاء را عهده‌دار نمی‌شود (فخر المحققین، ۱۳۸۷: ۲۹۵/۴؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۸/۱۰). با این وجود، برخی از فقها بر این باورند که: مستفاد از کتاب و سنت، حکم کردن به عدل، قسط و حق از سوی هر مؤمنی - خواه مجتهد و خواه غیر مجتهد - جایز است (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۵/۴۰). به نظر می‌رسد که دیدگاه اخیر ناظر به دوران عدم حاکمیت نظام سیاسی بر پایه ولایت فقیه است. اما با حکمرانی ولایت فقیه، به دلیل واگذاری تمام شئون سیاسی و اختیارات حاکمیتی از جانب امام معصوم به ولی فقیه، قضاء با نصب عام جریان می‌یابد^۲ (تبریزی، بی تا: ۱۳). چنانکه امام علی علیه السلام به شریح قاضی می‌فرماید: یا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَأَ يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۰۶/۷). ای شریح در مسندی نشسته‌ای که جز پیامبر یا وصی او یا شقی نمی‌نشینی. همچنین از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلِّإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ كَنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۰۶/۷؛ صدوق، ۱۴۱۳: ۵/۳) از قضاوت بپرهیزید؛ زیرا تنها برای امام عادل در میان مسلمانان همچون پیامبر یا وصی اوست. از آنجایی که ولایت قضا

1. Alternative Dispute Resolution

۲. فَإِنَّ لَهُ الرَّئِيسَةَ الْعَامَّةَ، فَلَا رِئِيسَةَ لِأَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِهِ بِتَوْسُطٍ أَوْ لَا بِهِ (فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۵/۱۰)

از شوون حاکمیتی است؛ در زمان غیبت به فقیه جامع الشرایطی که صلاحیت رهبری جامعه اسلامی را داشته باشد اعطاء شده است. ولی فقیه نیز به دلیل وظایف گسترده سیاسی، همچون پیشوای معصوم، این ولایت را به دیگران که صلاحیت آن را دارند واگذار می‌نماید. مهم‌ترین مستند فقهی در این رویکرد، مقبوله عمر بن حنظله است (حائری، ۱۴۱۵: ۴۰). در این مقبوله امام صادق (ع) فرموده‌اند: «إِنِّي جعلته عليكم حاكماً». این حکم بدین جهت بوده است که شیعیان به حاکمان جور مراجعتی نداشته و سبب تقویت و مشروعیت بخشیدن به حکومت آنان نشوند. اما با پذیرش نظریه ولایت فقیه و از بین رفتن حکومت جائز، برای جلوگیری از اختلاف شدید و هرج و مرج ناشی از فتاوی‌های گوناگون فقها، نصب عام به ولی فقیه بازمی‌گردد. این رویکرد با هدف شارع مقدس بر حفظ یکپارچگی و وحدت امت اسلامی سازگار بوده و مسأله ولایت عام قضایی برای همه مجتهدان منتفی می‌شود (قماشی، ۱۳۷۶: ۲۱۳).

۴- برون‌سپاری نهادهای غیرقضایی

۴-۱- برون‌سپاری دادرسی عمومی و انقلاب

نهاد دادرسی برگرفته از حقوق فرانسه می‌باشد. در ساختار حقوقی فرانسه، مقامات دادرسی به عنوان قضات ایستاده، زیر مجموعه وزارت دادگستری و ریاست جمهوری قرار دارند اما قضات نشسته، تحت نظارت شورای عالی قضایی آن کشور هستند (Procureure de la république, ۲۰۱۸: ۱-۸°). دادستان به نمایندگی از ملت، اموری همچون پیگرد جرایم و تعقیب مجرمان، سرپرستی از محجوران و ورشکستگان، نظارت بر امور کارشناسان (Décret n° ۲۰۰۴: ۱۴۶۳)، نظارت انتظامی و کمیته انضباطی زیست - محیطی، داروسازی و پزشکی (Code de la santé publique L۲۰۱۰: ۲-۴۱۲۴-۲)، دوایر صلح و سازش (Décret n° ۱۹۷۸: ۳۸۱) و غیره را عهده‌دار است. در فرانسه، برترین مقام دادرسی، دادستان کل کشور است که در کنار قضات نشسته دیوان عالی آن کشور فعالیت می‌کند. ارتباط دادستان کل از طریق معاونانش با هر یک از محاکم تجدیدنظر و دیوان عالی کشور برقرار می‌شود (Trossero, D (۲۰۰۲: Pp۵۵-۵۶). برابر ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه، وزیر دادگستری از طریق دادستان مسؤلیت پیگیرد و اعمال سیاست‌های کیفری دولت را عهده‌دار می‌باشد (Code de procedure penal, ۲۰۱۳: ۳۰°). از این رو مقام دادستان به عنوان مدعی‌العموم بهتر است از طرف منتخب اکثریت غالب کشور - به نام رئیس جمهور - به انجام وظیفه اقدام ورزد.

در نظام حقوقی ایران نیز دادرسی دارای اقسامی بدین شرح است: ۱- دادرسی دیوان عالی کشور ۲- دادرسی عمومی و انقلاب ۳- دادرسی نظامی و ۴- دادرسی ویژه روحانیت. وجود و تشکیلات دادرسی‌های دیوان عالی کشور و نظامی در اصول یکصد و شصت و دوم، یکصد و شصت و چهارم و یکصد و هفتاد و دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد اشاره قرار گرفته و دادرسی ویژه روحانیت به موجب آیین‌نامه دادرسی‌ها و دادگاه‌های ویژه روحانیت مصوب ۱۳۶۹/۵/۱۴ مقام رهبری پیش‌بینی شده است. اما تشکیلات دادرسی‌های عمومی و انقلاب در مقررات عادی ایجاد شده است. قانونگذار ایران با لحاظ معیار گستردگی و میزان ارتباط جامعه، کلیه وظایف دادرسی در نظام حقوقی فرانسه را برای دادرسی عمومی و انقلاب در ایران در نظر گرفته است. اگرچه

وظایف دادسرای عمومی و انقلاب با دادسراهای ویژه روحانیت و نظامی در زمینه حفظ حقوق عامه، تعقیب کیفری مجرمان، تحقیق جرایم و اجرای احکام کیفری همراه با نظارت بر زندان‌ها مشترک است؛ اما افزون بر این، دادسرای عمومی و انقلاب وظایفی از جمله امضای دفاتر اسناد رسمی، اداره و سرپرستی امور محجورین را عهده‌دار است. (ماده ۴۱ آیین نامه دفاتر اسناد رسمی مصوب ۱۳۱۷؛ ماده ۱۱۳ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹) بنابراین، کلیه وظایف اشاره شده وصف دادرسی نداشته و بلکه امور اجرایی و اداری می‌باشد که دادستان به نمایندگی از عموم جامعه انجام وظیفه می‌کند. البته ممکن است چنین ایراد شود که: پیگیری و اجرای حدود الهی و حق‌الله از طرف شخصی جز ولی امر و یا منتصب او محل اشکال است. اما در پاسخ به ایراد می‌توان گفت: هرچند رییس جمهور (بالاترین مقام اجرایی در ایران) منتخب مردم است؛ اما برای مشروعیت و رسمیت فعالیتش به تنفیذ ولی امر مسلمین نیازمند است. از این رو تنفیذ رهبری مؤید اقدامات وی جهت احقاق حقوق الهی خواهد بود. با توجه به این امر، به نظر می‌رسد که واگذاری آن به عالی‌ترین مقام اجرایی کشور گامی مهم در رعایت اصل تفکیک و استقلال قوا بشمار می‌رود.

۴-۲- برون‌سپاری سازمان ثبت اسناد و املاک

حوزه ثبتی به لحاظ مرجع رسمی تنظیم اسناد معاملاتی - قراردادی و نظایر آن در هر کشور و نظام حقوقی دارای مرتبه‌ای والا و نقشی انکارناپذیر است. این نقش، فراخور توسعه درجاتی دارد. مثلاً در کشورهایی همچون فرانسه، شاهد برتری جنبه مالی بر جنبه حقوقی این نهاد هستیم (صادقی، ۱۳۹۶: ۵). در انگلستان «اداره ثبت زمین انگلستان» توسط لرد اعظم به نحو مستقیم و زیر نظر مجلس لردها - ترکیبی از رؤسای قوای مجریه، قضاییه و مقننه - انجام وظیفه می‌کند (همان: ۶). در ایران، تصدی و اداره این نهاد برعهده قوه قضاییه قرار دارد. با این وجود بر مسأله برون‌سپاری سازمان ثبت اسناد و املاک از قوه قضاییه، از دیرباز تا کنون موافقان و مخالفانی وجود داشته‌اند. موافقان برون‌سپاری سازمان ثبت اسناد و املاک بر این باورند که: «قوه قضاییه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایف زیر است: ۱- رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات، حل و فصل دعاوی و رفع خصومات و اخذ تصمیم و اقدام لازم در آن قسمت از امور حسبی، که قانون معین می‌کند. ۲- احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع. ۳- نظارت بر حسن اجرای قوانین. ۴- کشف جرم و تعقیب و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات مدون جزایی اسلام. ۵- اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین» (همان: ۱۱). از آنجایی که اقدامات و وظایف سازمان ثبت اسناد و املاک جنبه غیر قضایی دارد؛ باید از قوه قضاییه منفک و به دستگاه اجرایی کشور واگذار شود (همان: ۱۱). در این راستا، سازمان ثبت می‌تواند تحت نظر وزارتخانه‌ای همچون صنعت، معدن و تجارت به فعالیت خود ادامه دهد. (همان: ۱۱) همچنین اقدامات اجرایی ثبت - مانند توقیف اموال در اجرای مفاد اسناد رسمی، همسان با اقدام بانک‌ها و مراجع دارای وثیقه برای تأمین حقوق خود می‌باشد (همان: ۱۱). در مقابل، مخالفان برون‌سپاری سازمان ثبت اسناد و املاک معتقدند که: اولاً دو کارکرد «اطلاع رسانی» و «حمایتی» برای سازمان ثبت اسناد و املاک، نشانگر گونه‌ای کارکرد قضایی آن مرجع بوده و پشتیبانی از حقوق عامه را تأمین می‌کند و ثانیاً فعالیت اجرایی ثبتی می‌تواند به کاهش حجم دعاوی و پرونده در دادگاه‌ها و

تسریع در دادرسی کمک کند (همان: ۹۸). افزون بر این، نظارت قوه قضاییه از سوء استفاده احتمال در تنظیم اسناد رسمی، مخدوش و تخریب آن پیشگیری کرده از طرفی نظارت و مهر و امضای اوراق دفاتر اسناد رسمی - برابر ماده ۲ آیین‌نامه قانون ثبت اسناد و املاک و مواد ۱ و ۲ آیین‌نامه دفاتر اسناد رسمی و ماده ۱۰۰ قانون ثبت - توسط دادستان مؤیدی بر این مدعا خواهد بود (همان: ۹). به باور آنان، پاره‌ای از ملاحظات سیاسی در قوه مجریه و گرایش به نظام سرمایه‌داری می‌تواند به تهدید دارایی‌آحاد جامعه بینجامد. در نتیجه ضرورت دارد که سازمان ثبت زیر مجموعه دستگاه قضا قرار گیرد (همان: ۱۳).

با توجه به آنچه گذشت، نظارت دستگاه قضا بر اجرای صحیح مقررات، خدشه‌ای بر استدلال مخالفان برون‌سپاری سازمان ثبت اسناد می‌باشد. افزون بر اینکه استدلال ارایه شده برای انفکاک دادرسی عمومی و انقلاب نیز ایراد صغروی به استدلال این رویکرد وارد می‌سازد.

۴-۳- برون‌سپاری سازمان پزشکی قانونی

سازمان پزشکی قانونی از دیگر نهادهای غیر قضایی زیر نظر قوه قضاییه است. برابر ماده ۱ قانون تشکیل سازمان پزشکی قانونی کشور مصوب ۱۳۷۲/۴/۲۷ «... سازمان پزشکی قانونی کشور... زیر نظر رییس قوه قضاییه تشکیل می‌گردد...» برای برون‌سپاری نهاد پزشکی قانونی می‌توان به بند ج ماده ۱۱۳ قانون برنامه پنج‌ساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۶-۱۴۰۰) استناد کرد. چنانکه: «سازمان پزشکی قانونی کشور مجاز است خدمات پزشکی قانونی مورد نیاز دستگاه‌های دولتی و غیر دولتی، نهادی عمومی، مراکز تشخیصی و درمانی، بیمه‌ها، مردم و بخشی از وظایف مذکور در ماده ۱ قانون تشکیل سازمان پزشکی قانونی کشور مصوب ۱۳۷۲/۴/۲۷ به استثنای موارد موضوع بند ۱ ماده ۱ قانون مذکور را با اعمال نظارت کامل به گروه پزشکی معتمد که به این منظور تعیین خواهند شد واگذار نماید...» (بند ج ماده ۱۱۳ قانون برنامه پنج‌ساله ششم توسعه).

در این راستا، ریاست وقت قوه قضاییه در تاریخ ۱۳۹۶/۱۰/۱۷ آیین‌نامه اجرایی واگذاری بخشی از خدمات سازمان پزشکی قانونی را به گروه پزشکی ابلاغ داشت. اما نگارندگان، آیین‌نامه مزبور را از حیث عدم مرزبندی مشخص امور قابل ارجاع به پزشک معتمد و گروه آنان، قابل ایراد می‌دانند. چنانکه این مسأله سبب نوعی هرج و مرج ناشی از اعمال سلیقه مسؤولان پزشکی قانونی در ارجاع پاره‌ای امور به پزشکان خارج از این نهاد خواهد بود. این مسأله تا آنجایی است که امکان شانه خالی کردن آن مرجع در ارایه خدمات و معاینه، به بهانه لزوم ارجاع معاینه پزشکی به خارج از آن نهاد گریزناپذیر خواهد بود.

۵- موانع قانونی اجرای برون‌سپاری قضایی

با دقت نظر در اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران - به عنوان اسناد فرادستی - گرایش به انحصاری بودن امر قضاء برای حاکمیت قابل ملاحظه است. هرچند اصل سی و چهارم این قانون به گونه‌ای ابهام‌آلود، صلاحیت مرجع رسیدگی کننده به اختلاف را به قانون عادی نهاده، اما پیش‌بینی دادگستری به عنوان مرجع رسمی دادخواهی

در اصل یکصد و پنجاه و نهم قانون مزبور، تا حد بسیاری از این ابهام کاسته است. آنچه پیداست، تلقی دادگستری به عنوان مرجع رسمی دادخواهی به عنوان یک معیار و قاعده برای مواردی است که در صلاحیت رسیدگی بین دادگاه و دیگر مراجع تردید یا اختلاف شود. در این قسمت، به بررسی این موانع پرداخته می‌شود.

۵-۱- اصل سی و چهارم قانون اساسی؛ «دادگاه صالح» مرجع رسیدگی به تظلمات

در اصل سی و چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌خوانیم: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند این گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آنرا دارد منع کرد» (اصل ۳۴ قانون اساسی). این اصل به حق اساسی شهروندان برای دادخواهی اشاره دارد. برآورده کردن این حق توسط دولت طی اصول یکصد و پنجاه و ششم، یکصد و پنجاه و هفتم و یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی، به عنوان تکلیف شناخته شده است (ابراهیمی، ۱۳۹۵: ۹). برخی، به کار رفتن واژه «کس» در این اصل را به دلیل انصراف آن به اشخاص حقیقی مواجه با ایراد دانسته‌اند (همان: ۱۲). اما با توجه به تفسیر شورای نگهبان از این واژه مشتمل بر اشخاص حقیقی و حقوقی، اصل سی و چهارم قانون اساسی را بتوان در خصوص دیگر واژگان دارای قابلیت تفسیری انعطاف‌پذیر دانست. با استفاده از این ضابطه می‌توان گفت که: مراد از دادگاه صالح، مرجعی است که به موجب قانون، قابلیت رسیدگی به اختلافات را دارد. از آنجایی که تبیین و تشریح موضوعات به نحو جزئی‌تر در حدود قوانین عادی رقم می‌خورد، قانون اساسی این مهم را بر عهده مجلس شورای اسلامی نهاده است. از این رو می‌توان مفهوم دادگاه صالح را در لابه‌لای قوانین عادی جست‌جو کرد.

۵-۲- اصل یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی؛ دادگستری؛ مرجع «رسمی» تظلمات و شکایات

اصل یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «مرجع رسمی تظلمات و شکایات، دادگستری است. تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است» (اصل ۱۵۹ قانون اساسی). هرچند که اطلاق این اصل، مفید رسمیت دادگستری جهت فصل خصومت است، اما به جهت عدم ادات حصر، نمی‌توان مفهوماً عدم صلاحیت مراجع غیر دادگستری جهت حل اختلاف دعاوی را دریافت. به نظر می‌رسد که این عبارت قانونی فاقد مفهوم حصر است و مآلاً ممنوعیت طرح دعاوی به مراجع غیر دادگستری، بلاوجه است. همچنین واژه «رسمی»، در این اصل قانون اساسی، وصفی برای مراجع رسیدگی بوده و توجه به وجود یا فقدان مفهوم برای آن دارای اهمیت است. در مورد حجیت مفهوم وصف، قول مشهور بین فقها و حقوقدانان، حکایت از عدم حجیت دارد. اما به نظر می‌رسد که این رویکرد به نحو مطلق صحیح نبوده؛ بلکه در مواردی می‌توان برای آن قایل به اعتبار شد. توضیح اینکه اگر محمول حکم شرعی و یا قانونی، به موجب حکمی خارجی، موضوعاً قابلیت مفهوم نباشد؛ می‌توان مفهوم وصف را فاقد حجت دانست. برای نمونه، در ماده (۱۰۴۳) قانون مدنی اصلاحی ۱۳۷۰/۸/۱۴ آمده است: «نکاح دختر باکره، اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد، موقوف به اجازه پدر یا جد پدری اوست ...» در اینجا، آنچه مورد بررسی قرار می‌گیرد، استجازه ولی قهری دختر برای ازدواج اوست. زمانی به شخص مؤنث، «دختر» گفته می‌شود که «باکره» باشد و سن برای این عنوان عرفی موضوعیتی ندارد. اما به صرف ایجاد رابطه زناشویی و ازاله بکارت، به حکم عرف، وصف دختر از وی زایل شده و اطلاق عنوان زن جاری

می‌شود. بنابراین تصور مفهوم برای این وصف به دلیل از بین رفتن موضوع «دختر» به حکم عرف - که خارج از این مقرر قانونی است - فاقد حجیت است. بنابراین نمی‌توان اصل یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی را به لحاظ محل مناقشه، دلیل بر یگانگی دادگستری به عنوان مرجع فصل خصومت دانست؛ بلکه باید دلیلی خارجی را برای اعتبار دادگستری پیدا کرد. در میان منابع فقهی امامیه، دلیلی بر انحصار قضاوت به مرجع دادگستری و یا حاکم وجود ندارد. حتی آنچه در آیات الاحکام قضاوت و ضرورت ارجاع دعاوی به «اولی الامر» ملاحظه می‌شود؛ دایرمدار لزوم پیروی از احکام شرعی است. از این حیث می‌توان برای حجیت مفهوم وصف چنین عنوان داشت که: مقتضی موجود و مانع مفقود است. اقتضای مرجعیت حل اختلاف، اصل اباحه و صحت اقدامات داور و یا قاضی، در چارچوب احکام شرعی، در جهت فصل خصومت است. با حفظ این مطلب، به نظر می‌رسد که وصف «رسمی» برای این اصل، دارای مفهوم باشد. یعنی فصل خصومت بین اشخاص توسط مراجع غیر دادگستری نیز می‌تواند صحیح و لازم‌الاتباع باشد. این مسأله زمینه اعتبار اقدامات داور، مراجع شبه قضایی و قضات شوراهای حل اختلاف را مهیا نمود. آنچه از نظر شورای نگهبان در مخالفت با مصوبات مجلس شورای اسلامی پیرامون برون‌سپاری قضایی، با قید مخالفت آن با اصل یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی، محل تأکید بوده، گسترش اختیارات و صلاحیت مراجع شبه قضایی جهت رسیدگی به اختلافات شهروندان عادی با یکدیگر است. افزون بر این مطلب، حدود اختیارات مراجع شبه قضایی باید دایر مدار وظایف قانونی آن مرجع اجرایی باشد. برای نمونه در بحث تصویب لایحه برقراری مستمری درباره بیمه شدگانی که به علت همکاری با نیروهای مسلح شهید یا معلول شده یا می‌شوند، مصوب ۱۳۶۰/۱۰/۸ مجلس شورای اسلامی، طی نظریه شماره ۴۱۲۹ مورخه ۱۳۶۰/۱۰/۱۷ شورای نگهبان یا نظریه شماره ۶۱۰۱ مورخه ۱۳۶۱/۸/۸ آن مرجع ناظر به طرح توزیع عادلانه آب مصوب ۱۳۶۱/۷/۱۳ و ۱۳۶۱/۳/۱۳ مجلس شورای اسلامی، این مصلحت‌اندیشی سبب مخالفت از حیث مغایرت با این اصل قانون اساسی به چشم می‌خورد (فتحی، ۱۳۹۶: ۴-۵). ظرفیت مهم و بدیع در این رویکرد نشان می‌دهد که در کنار مرجعیت «رسمی» دادگستری در حل و فصل دعاوی، می‌توان از مراجع «غیر رسمی» رسیدگی به دعاوی نیز سخن به میان آورد. به سخن دیگر، تلقی دادگستری به عنوان مرجع «رسمی» رسیدگی به تظلمات و شکایات، مفهوم مراجع غیررسمی برای رسیدگی به تظلمات و شکایات را متبادر می‌کند. از طرفی، قید «به حکم قانون» در اصل سی و چهارم قانون اساسی مُشعر به قانون عادی در تشریح صلاحیت مرجع رسیدگی کننده است. همچنین رسمیت دادگستری در دادخواهی برگرفته از نقش نظارتی دستگاه قضایی بر حسن اجرای قوانین از سوی دیگر نهادها و قوا است. این اعمال نظارت در هر حال از طریق دخل و تصرف در تصمیمات دیگر مراجع، از سوی دستگاه قضایی پیش‌بینی شده است. به دلالت اصل یکصد و هفتاد و چهارم قانون اساسی، اعمال نظارت مزبور بر قوای دیگر منحصر به دادگاه‌های دادگستری شناخته نشده است. چنانکه در این اصل آمده: «بر اساس حق نظارت قوه قضاییه نسبت به حسن جریان امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری سازمانی به نام سازمان بازرسی کل کشور زیر نظر رییس قوه قضاییه تشکیل می‌گردد. حدود اختیارات و وظایف این سازمان را قانون معین می‌کند.» از این رو می‌توان چنین برداشت کرد که دادخواهی می‌تواند به موجب نهادهای دیگر - همچون سازمان بازرسی کل کشور - در کنار دادگاه‌های دادگستری در برابر تظلمات مردم نسبت به نهادها و قوای دولتی، حاکمیتی و عمومی صورت گیرد. ضرورت تعلق این نهاد به قوه قضاییه به دلیل توازن قدرت اصحاب

دعوا و رعایت دادرسی منصفانه از طرف قوه‌ای مستقل و مقتدر است. اما می‌توان برای دادرسی نسبت به امور اختلافی بین اتباع دولت با مراجع اجرایی، می‌توان آن مرجع را در حدود ضوابط آن مقررات و تخصص مرجع مزبور، به عنوان نهاد رسیدگی به اختلاف قرارداد. باید توجه داشت این توسعه‌گرایی در برون‌سپاری امور قضایی به مراجع شبه قضایی، نباید به شکل بی‌رویه انجام شود. به عبارت دیگر حدود صلاحیت این نهادها نباید به امور اختلافی دیگر اشخاص منتهی شود. شایان ذکر است، برخی از موارد رسیدگی مراجع شبه قضایی در شرایط استثنایی و به اقتضای انجام وظیفه قانونی الزاماً به طرفیت مرجع اجرایی متبوع از آن مراجع نیست. مثلاً در مورد هیأت‌های حل اختلاف کارگر و کارفرما، دو طرف دعوا خارج از اداره کار هستند. اما به جهت اینکه مقررات قانونی، وظیفه این مرجع اجرایی را نظارت و هماهنگی رابطه کارگر با کارفرما معرفی داشته، دادرسی در این مراجع در راستای انجام وظیفه قانونی آن نهاد محسوب و می‌تواند به نحوی، شکایت کارگر از عدم سیاست‌گذاری و یا عدم نظارت درست اداره کار بر اقدامات کارفرما به شمار آید.

۶- نتیجه‌گیری

در این نوشتار به بررسی چالش‌های سیاسی و اجتماعی قضازدایی و برون‌سپاری ساختار دادرسی غیر رسمی حل و فصل دعاوی و یا غیر قضایی از دستگاه قضایی در پرتو اسناد بالادستی و فقه پرداخته شد. بررسی اجمالی ظرفیت‌های نظام حقوقی ایران بیانگر آن است که رعایت اصل متعالی تفکیک و استقلال قوا از یکدیگر با حذف ساختارهای غیر ضروری و ایجاد تشکیلات لازم برای دستگاه قضایی ایران تأمین می‌شود. چنانکه اصل تفکیک قوا به تمرکز قوای سه‌گانه بر وظایف ذاتی خود تأکید داشته و اصل استقلال قوا بر عدم تداخل وظایف قانونی آن قوا با یکدیگر اشعار دارد. بنابراین برون‌سپاری ساختارهای غیر قضایی به دستگاه‌های مقننه و مجریه در چارچوب این اصول انجام می‌شود. از طرفی، برون‌سپاری ساختارهای غیر ضروری حل و فصل دعاوی - مانند داوری و حکمیت - به دلیل ماهیت قضایی غیر قابل واگذاری به دیگر قواست. اما از آنجایی که کمیسیون‌های شبه قضایی شخصیت مستقل از دستگاه‌های اجرایی دارند، می‌توان آن را به دادگاه‌های برون‌سپاری شده از تحت نظارت دستگاه قضایی به واحدهای کوچک و مستقل تعبیر نمود. اگرچه تأمین مالی کمیسیون‌های شبه قضایی از سوی دستگاه‌های تابعه صورت می‌گیرد، اما تأثیری بر تابعیت ساختاری و تشکیلات اداری از قوای مجریه یا مقننه نخواهد داشت. همچنین اسناد بالادستی ایران، شامل اصول قانون اساسی و سیاست‌های کلی نظام، از برون‌سپاری امر قضاء و ساختارهای غیر قضایی و یا دادرسی غیر لازم از دستگاه حاکمیتی حمایت می‌کند. چنانکه خصوصی سازی به عنوان یکی از راهکارهای مهم در این سیاست معرفی شده است. همچنین در فقه اسلامی به عنوان پشتوانه اصلی نظام حقوقی، بر روش‌های جایگزین حل و فصل دعاوی تأکید ویژه‌ای ملاحظه می‌شود. فقه اسلامی الگویی بسیار اساسی در زمینه خصوصی سازی قضایی ارائه نموده است. نهاد تحکیم، گرچه با داوری در حقوق موضوعه قرابت بسیاری دارد، اما به نوعی از ماهیت امر قضایی برخوردار است. از طرفی، سیاست ایجاد ساختار مفید برای دولت - به مفهوم اعم آن - سبب می‌شود که برای زدودن ساختار عریض و طویل دستگاه قضایی کشور بیش از پیش تلاش کرد. در این مسیر، واگذاری امر قضا به نهاد‌های خصوصی و یا اجرایی با موافقت در همان قانون اساسی روبه روست. چنانکه ایراد عمده شورای نگهبان نسبت به پاره‌ای از مصوبات

مجلس شورای اسلامی، ناظر به مرجعیت رسمی دادگستری جهت رسیدگی به تظلمات عنوان شده است. به نظر می‌رسد که آن بخش مقرراتی که دربرگیرنده گسترش صلاحیت مراجع شبه قضایی به اختلافات میان دو طرف غیر مرتبط با نهاد متبوع خود باشد، مورد مخالفت شورای نگهبان قرار گرفته است. از این رو پیشنهاد می‌شود که لوایح و طرح‌های قانونی مربوط به برون‌سپاری به مراجع شبه قضایی، اولاً محدود به مقررات مرتبط با وظایف مرجع اجرایی متبوع آن مراجع شبه قضایی قرار داشته و ثانیاً، تلاش بر حل اختلاف میان عموم اشخاص با آن نهاد اجرایی در جهت انجام وظایف قانونی‌اش صورت گیرد.

توجه به الگوهای جامعه‌شناسی - از جمله اهمیت بالای ریش سفیدان و سران قبایل در جوامع عشیره‌ای کشور، می‌تواند به عنوان پشتوانه اجتماعی در پیشبرد سیاست برون‌سپاری ساختارها و قضازدایی کمک نماید. چنانکه پذیرش نهادهای غیر رسمی حل و فصل دعاوی خارج از چارچوب حاکمیت، ضمن تشویق مردم به مراجعه کمتر به مراجع قضایی دادگستری، رضایت بیشتری را از فرایند دادرسی خصوصی و مرضی‌الطرفینی به همراه دارد. افزون‌بر اینکه تلاش مراجع دادرسی غیر رسمی بر فصل خصومت از طریق عرف سبب می‌شود که رعایت عرف و عقاید جمعی در کنش‌های اجتماعی مد نظر آحاد جامعه قرار گیرد و شاهد اختلافات کتری در تعاملات اجتماعی شویم. پیشنهاد می‌شود که قانونگذار با اخذ نظر کارشناسان و صاحب‌نظران رشته‌های جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی، مقرراتی را جهت سهولت دسترسی مردم به مراجع قضایی غیر رسمی و خارج از دادگستری وضع نماید. اثر این امر، مقبولیت آرای مراجع یادشده در سطح اجتماعی و کاهش مراجعه در دعاوی کم اهمیت به دادگاه‌ها خواهد بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- قرآن کریم
- آیین‌نامه قانون دفاتر اسناد رسمی مصوب ۱۳۱۷/۲/۱۴
- ابراهیمی، مهدی (۱۳۹۵)، سلسله جلسات بازخوانی مشروح مذاکرات مجلس «بررسی نهایی قانون اساسی سال ۱۳۵۸» بررسی اصل سی و چهارم «موضوع جلسه بیست و نهم مشروح مذاکرات»، تهران، پژوهشکده شورای نگهبان
- تبریزی، میرزا جواد (بی تا)، اسس القضاء و الشهاده، قم، دفتر آیت الله تبریزی
- توسلی جهرمی، منوچهر (۱۳۸۱). نگاهی به شیوه‌های جایگزین حل اختلاف (ADR) در مقررات جدید اتاق بازرگانی بین‌المللی، مجله حقوقی (نشریه دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۲۶ و ۲۷.
- حائری، سید کاظم (۱۴۱۵)، القضاء فی الفقه الاسلامی، قم، مجمع الفکر الاسلامی
- خویی، سید ابوالقاسم (بی تا)، مبانی تکلمه المنهاج؛ بیروت، دارالزهراء
- سیاست‌های کلی نظام در خصوص امنیت قضایی، مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ مقام معظم رهبری
- صادقی، محسن (۱۳۹۶). گزارش «نگاهی نقادانه به طرح انتزاع سازمان ثبت از قوه قضاییه: همراه با مطالعه تطبیقی حقوق ثبت در برخی از کشورها (کمیسیون حمایت قضایی و مالکیت فکری)، تهران، انتشارات دبیرخانه کمیسیون‌های تخصصی اتاق ایران، شماره گزارش: ۰۹۹۶۱۱۱
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳). من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی
- فاضل هندی، محمد بن حسن اصفهانی (۱۴۱۶). کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام، قم، دفتر انتشارات اسلامی
- فتحی، محمد (۱۳۹۳). اصول قانون اساسی در پرتو نظرات مشورتی شورای نگهبان (اصل سوم)، تهران، پژوهشکده شورای نگهبان
- _____ (۱۳۹۶). اصول قانون اساسی در پرتو نظرات شورای نگهبان «اصل یکصد و پنجاه و نهم»، تهران، پژوهشکده شورای نگهبان
- فخر المحققین حلی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق). ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، قم، موسسه اسماعیلیان
- قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹/۴/۲
- قانون برنامه پنج‌ساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۴۰۰-۱۳۹۶)
- قانون تشکیل سازمان پزشکی قانونی کشور مصوب ۱۳۷۲/۴/۲۷

- قانون مدنی اصلاحی ۱۳۷۰/۸/۱۴

- قماش، سعید (۱۳۷۶). قاضی تحکیم یا سیاست خصوصی سازی قضاوت، فصلنامه فارسی فقه اهل بیت علیهم السلام، شماره ۱۰.

- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه

- محمودی، جواد (۱۳۸۵). قضاوتی و جرم زدایی از منظر قانون اساسی و حقوق اداری، مجله تخصصی الهیات و حقوق، شماره ۱۹.

- مرادی برلیان، مهدی (۱۳۹۵). امکان سنجی واگذاری امور مربوط به قوه قضائیه به بخش خصوصی با رویکرد تطبیقی، گزارش پژوهشی پژوهشکده حقوق عمومی و بین الملل پژوهشگاه قوه قضائیه.

- نجفی، زین العابدین (۱۳۸۴). سیستم قضایی خصوصی به روش قاضی تحکیم از منظر فقه شیعه، مجله مقالات و بررسی‌ها، شماره ۷۷.

- نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی

- هدایت نیا، فرج الله (۱۳۹۳). ماهیت حکمیت در دعاوی خانواده، فصلنامه قرآن، فقه و حقوق اسلامی، سال اول، شماره ۱.

Elliott, E. D. (۱۹۸۶). Managerial judging and the evolution of procedure. *The University of Chicago Law Review*, ۵۳(۲), ۳۰۶-۳۳۶.

Garth, B. G. (۱۹۹۰). *Public and private justice: Issues in ideology, professional interest, information, and private governance*: American Bar Foundation.

Ndao, O. K. r. (۲۰۱۵). *Le droit comparé de la contrefaçon et de la concurrence déloyale: l'exemple de la France et du Sénégal*. Toulouse ۱,

Pack, J. R. (۱۹۸۷). Privatization of public-sector services in theory and practice. *Journal of Policy Analysis and Management*, ۶(۴), ۵۲۳-۵۴۰.

Procureure de la république (۲۰۱۸), Droit.fr- Référence juridique, ۱۶ mai ۲۰۱۸.

Code de procedure penal (modifié par ۲۰۱۳)

Décret n° ۷۸-۳۸۱ du ۲۰ mars ۱۹۷۸. Relative aux conciliateurs de justice

Décret n° ۲۰۰۴-۱۴۶۳ du ۲۳ décembre ۲۰۰۴, sur Légifrance

Code de civil (modifié ۲۰۱۶), sur Légifrance

Code de la santé publique (modifié ۲۰۱۰), Article L۴۱۲۴-۲, sur Légifrance